

ایستادن پای انتخاب

«به نام خدای رحمان، کتابخانه شخصی ام را می فروشم زیار مامن هم به نکبت کتاب گرفتار شدم. مجموعه گرانقدری از کتاب دارم که آن را در طول پنجاه سال زندگی علمی ام فراهم آورده ام. اینک بنا به علی که نتوان گفت عزم فروش آن را دارم.» این پیام بود به نقل از دکتر نصرا... حکمت، استاد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی، که در شبکه های اجتماعی دست به دست می شد.



حسام آبنوس
دیرفشه

همین که پیام را دیدم افسوس خوردم. پنجاه سال خیلی زیاد است. نیم قرن مطالعه و نیم قرن با عشق لابه لای کتاب ها زندگی کردن و حالا فروش تمام چیزی که با عشق گردآورده بودی؛ واقعاً کار سختی است! تصویرش هم دشوار است ولی احتمالاً همین روزها خود را به محل می رسانند و کار قربانی را می سازند. نمی خواهیم برای کتاب ها و کتابخانه پنجاه ساله مرثیه سرایی کنم بلکه یک عبارت در این پیام توجهم را به خودش جلب کرد. اصلاحگار این پیام برای همین یک جمله نوشته شده بود. داخل گیوه بودن آن هم مزید بر علت بود و انگار صادر کننده پیام، عمدی برای به کار بردن آن داشته است. وقتی پیام را خواندم همین تکه براجم برجسته شد. با خودم گفتم او از یک مسیر طی شده و راه رفته حرف می زند؛ راهی که بسیاری از ما در ابتدای آن قرار داریم.

«من هم به نکبت کتاب گرفتار شدم»؛ به واقع نیز همین طور است. کتاب حجاب می شود. از جایی به بعد دیگر کارکرد کتاب برایمان مهم نیست بلکه کتاب به خود خود برایمان اهمیت پیدا می کند. احتمالاً دکتر حکمت جهاد بزرگی کرده و پا روی چیزی گذاشته که پنجاه سال برایش رحمت کشیده؛ مانند پدری که از پیش می گذرد. رستمی که پیش چشمان خویش سه را بش پر می زند و حتی بالاتر از آن! کتاب باز شدن و عشق کتاب بودن سبب می شود اصل را گم کنیم و این همان نکبتی است که این استاد فلسفه از آن پاد کرده است.

رستم شاید اگر می دانست چه کسی روبه رویش ایستاده دست به دشنه نمی برد. حالا استاد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی دست به دشنه شده و آگاهانه سه را بش را به قربانگاه فرستاده است؛ این پیام و اتفاق را تفسیرهای گوناگونی می توان کرد. هر کسی از زاویه ای، ولی رهایی از نکبت کتاب اتفاقی است که شدنی نیست و باید دید این استاد فلسفه می تواند دست از رفقای پنجاه ساله اش بشوید و آزاد شود. دوستی می گفت مبادا دست فرزندت کتاب بدھی! اگر می خواهی سعادتمند شود کتاب دستش نده. از جهتی حرفش درست بود. همین که با خوشنده آشنا شوی و آلوده به کتاب شوی، دیگر رهایی نداری. دیگر نمی توانی آرام بگیری. آن وقتی است که سکوت کردن دشوار می شود. اصولاً کتاب ها خواب و خوارک و زندگی آسوده را از خواننده می گیرند، اما ارزشش را دارد. هر کسی انتخابی دارد و کتاب ها و نکبت شان هم انتخاب ماست.

روایت های یک مادر کتاب باز تریت کتابخوان کوچک



گفت: «آخه الان من زیاد حوصله کتاب خوشن ندارم. حتماً اون موقع که بچه بودم، کامل این کارا رو نکرده یا کم انجام دادی. حسنه خراب شده و دیگه کار نمی کنه!» زدم زیر خندنه: «آخه مگه کدنویسی کامپیوتوريه که آگه الان تو حوصله کتاب نداری، من اون موقع کدشون ناقص نوشته باشم؟ حالت موظمه ای واقعه حوصله کتاب نداری؟»

گفت: «آنچه بدهم، خب الان هی می رم سراغ کتابخونه ام می بینم دلم نمی خواهد هیچ کدومو بدم بخونم، همه ش تکراریه. کتاب جدیدم که ندارم.»

گفت: «آها، پس مشکلت این نیست که حوصله کتاب خوشن نداری، مشکل اینه که کتابی برای خوشن نداری.» دخترک آه کشید: «آره خب ادامه برای اون موقع هایی که تاکتایی تازه ام تموم می شدم، می رفیم کتاب فروشی یا کتابخونه و کتاب جدید می گفتم، تنگ شده.»

دیگر کاملاً لطیف شدم: «حق داری دخترم. می دونی که نمی تونستیم برمیم. اما در اولین فرصت می ریم و کتاب جدید برات من گیریم.»

گفت: «خدانه که زودتر برمیم. در ضمن فکر کنم مامانی ام که کتابخون شدن خود تو درست ننوشته. چون خودتم دیگه کتاب نمی خونم.»

گفت: «از کجا می دونی؟»

گفت: «آخه نمی بینم کتاب دستت بگیری. بیشتر و قتایی که کاری نداری، موبایل یا لپ تاپ دستته.»

گفت: «آخه آخه منم مشکل تورو دارم. کتاب هایی که توی خونه داریم، همه ش رو خونم. برای همین دوباره اونا رو نمی خونم. اما من هنوز هر روز کتاب می خونم.»

گفت: «چه چوری می خونی که من نمی بینم!؟»

گفت: «اتفاقاً توام می بینی! بیشتر و قتایی که موبایل یا لپ تاپ دستمه، دارم روشون کتاب می خونم. پس دیدی که کدنویسی من درست انجام شده. کتابخون شده. کتابخون شدم و هنوزم هستم!»

دخترک از اتفاقش او مدبیر و بازیست هر ماینی گرین چراغ و قوتی می خواست حاصل تحقیقاتش در کتابخانه را توی مخ بازیگوش هری و رون فرو کند. نشست رو به روی من و یک پایش را انداخت روی پای دیگر و طرمه می شریش راز پشت گوش و گفت: «خب ماما! من من سرج کردم.»

گفت: «دریاره این که چیکار کنیم بچه کتابخون بشه دیگه.»

موضوع جالب تر شد و پرسیدم: «خب؟!» شروع کردیه خوشن از روی صفحه اینترنتی: «نیزدیک بچه با صدای بلند کتابخونیم، برای خود بچه کتاب های مناسب بخونیم، هر کتاب رو بارهای راه باهخونیم، کتاب هایی با محتوا و جنس مناسب از سن خیلی کم جلوی بچه بگذاریم. برash و جلوی چشم شی می خواهیم برای همین کتاب هایی که این کتاب هامال اون هستن.»

توی قفسه و بیش مدام بگیم که این کتاب هامال اون هستن.»

گفت: «او هوم درسته. منم برای شماها همین کارو کردم.»

یکی از ابروهای دخترک به نشانه ناباوری کشیده شد بالا: «مطمئنی ماما! همه این کارو کردی؟!»

پدر خانواده را به شهادت طلبیدم: «برو از بابا پرس. بهت من گه.»

معلومه که همه این کارا رو کردم.»

دوباره ادای فکر کردن درآورد: «باورش به کم سخته.»

دل شکسته گفت: «حالا بیچه بزرگ کن. آخه چرا باورش سخته؟ مگه الان نمی بینی برای نی نی چه کارایی انجام می دم؟ برای شماها هم کردم دیگه.»

گفت: «حالا چنانرا حتم می شی مامان جون. می دونم همه این کارا رو واسه ما کردی. من فقط واسه کتابخون دن گفتم.»

دیگر واقعاً تعجب کرده بودم. دست از زست دلشکستگی برداشتیم و پرسیدم: «آخه چرا؟ چرا همین یکی؟!»

سمنه سادات حسینی
نویسنده
سرج کردم.

بیشتر و قتایی که موبایل یا لپ تاپ دستمه، دارم روشون کتاب می خونم. پس دیدی که کدنویسی منم درست انجام شده. کتابخون شدم و هنوزم هستم!

برگ سبز خودرو اتوبوس بیانی لوو B9R. مدل ۲۰۱۲ به رنگ سفیدروغنی، به شماره انتظامی D9171982B1L، شماره موتور ۴۱۲-۵۷۱۷۷-۱۶، شماره موتور kmhg41kbcu157570 و شماره موتور G6dkba705153 متفقود گردیده است.

برگ سبز خودرو اتوبوس بیانی لوو B9R. مدل ۱۳۸۷ به رنگ سفیدروغنی، به شماره انتظامی D9186730B1L، شماره موتور HC530447PA15، شماره NAR5SL629D4155324، مدل ۱۶۷۴۲-۱۶، شماره موتور: مهرنوش مردی ها و داود انصاری بارزی متفقود گردیده و فاقد اعتیار است.

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی

اولین مجمع عمومی عادی شرکت پایانسیم بهاران در ساعت ۱۰ می سبب روز جمعه ۹۹/۰۴/۲۰ با توجه به شرایط کرونایی در فضای باز در سهراه تهرانپارس، جلو درب ورودی ضلع غربی پارک سرخه حصار بر پایی شود. از کلیه اعضاء دعوت می شود در جلسه حضور یابند.

دستور جلسه:

۱- گزارش هیات مدیره و آخرین وضعیت مالی ۲- انتخاب هیات مدیره جدید و تعیین ماموریت مدیر عامل محمدرضا غفاری

مدارک اتومبیل هیوندای جنسیس، سفید رنگ پنام جلال شفیعی زادگان اصفهان مدل ۲۰۱۲ به شماره شهریانی ۴۱۲-۵۷۱۷۷-۱۶ ایران ۱۳ به شماره شناسی: kmhg41kbcu157570 و شماره موتور G6dkba705153 متفقود گردیده است.

برگ سبز خودرو اتوبوس بیانی لوو B9R. مدل ۱۳۸۷ به رنگ سفیدروغنی، به شماره انتظامی D9186730B1L، شماره موتور HC530447PA15، شماره NAR5SL629D4155324، مدل ۱۶۷۴۲-۱۶، شماره موتور: مهرنوش مردی ها و داود انصاری بارزی متفقود گردیده و فاقد اعتیار است.